

ارتشی در اختیار داشتن هنوز به جایی بند نبود، در مجلس اعلام داشته بود: «هر چه بادا باد، ما نمی خواهیم به پاریس حمله کنیم.» در ۲۷ مارس، دوباره، در همان مجلس، پشت میز خطابه رفت و گفت: «به نظر من، جمهوری امر انجام شده است و من نیز مصمم هستم که از جمهوری دفاع کنم.» در واقع، اما، او سرگرم از پا در آوردن جمهوری در لیون و مارسی، آن هم به نام جمهوری، بود در حالی که در ورسای حتی ذکر نام جمهوری امکان پذیر نبود و عرصه های دهاتی هایش نمی گذاشت که این کلمه به گوش کسی برسد. او، بعد از پیروزی اش در لیون و مارسی و سنت اتین، در «امر انجام شده» تخفیفی داد و از آن پس این امر چیزی جز یک «امر فرضی» نبود. امراء و شاهزادگان اورلئانی که وی از راه احتیاط از بوردو در برده بود، اکنون در درو (Dreux)، با زیر پا گذاشتن آشکار قوانین، سرگرم توطئه بودند. امتیازهای داده شده توسط تی‌یر در دیدارهای بیشمار وی با نمایندگان پاریس و استان‌ها، هر چند که در لحن و رنگ‌شان دائم تغییراتی پدید می آمد، همیشه، در آخر کار، به این نتیجه می انجامید: [هیچ انتقام‌گیری از عموم مردم مطرح نیست و] انتقام‌گیری‌ها احتمالاً محدود به «همان یک مشت جنایتکاری خواهد بود که در قتل سرهنگ لوکنت و کله‌مان توماس دست داشته‌اند»، به شرط آن که، البته، پاریس و تمامی فرانسه، بی قید و شرط آقای تی‌یر را به عنوان [نماینده] بهترین جمهوری به رسمیت بشناسند؛ درست همان کاری که در ۱۸۳۰ با لوئی فیلیپ انجام داده بود. تازه همین قسم امتیازها را نیز به این اکتفا نمی کرد که ترتیب تردید در معنای‌شان را با تعبیر و تفسیرهای رسمی توسط وزرایش در مجلس پیشاپیش بدهد. او در ضمن دوفور را هم بغل

۱. اشاره به اقدامات تی‌یر در سرکوب سریع انقلاب‌هایی که کثون در ۲۲ مارس در لیون، و ۲۳ مارس، در مارسی و سنت اتین (Saint-Étienne) به راه انداخته بود.

دست‌اش داشت که به اشاره او عمل می‌کرد. دوفور، این وکیل پیر اورلئانیست، همیشه خدا برای انجام وظیفه وزارت دادگستری در [ایام غیر عادی و] حکومت نظامی، چه حالا در ۱۸۷۱، در زیر لوای تی‌یر، چه در ۱۸۳۹ در زیر فرمان لوئی فیلیپ، یا در ۱۸۴۹ در ریاست جمهوری لوئی بناپارت، حاضر و آماده بوده. حتی در آن زمانی که هنوز مقام وزارتی نداشت، با دفاع از سرمایه‌داران پاریس به آلف والوفی رسید، و نوعی سرمایه سیاسی از طریق مخالفت با قوانینی که خودش تهیه‌کننده‌اش بود برای خودش دست و پا کرد. اکنون هم که از شتابانیدن مجلس در گذراندن یک رشته قوانین سرکوبگرانه که، پس از سقوط پاریس، می‌بایست آخرین آثار و بازمانده آزادی‌های جمهوریخواهی به کمک آن‌ها برافکنده شود، ناخشنود به نظر می‌رسد، با مختصرتر کردن تشریفات دادگاه‌های جنگی، که به نظر وی سرعت عمل کافی ندارند، و با پیشنهاد قانون بسیار سختگیرانه‌ای برای تبعید افراد، در واقع دارد سرنوشت آینده پاریس را رقم می‌زند. در انقلاب ۱۸۴۸، با لغو مجازات اعدام در مسائل سیاسی، تبعید را به جای آن پیشنهاد کرده بود. لوئی بناپارت نیز، دست کم در عالم نظر، جرأت نکرد دوباره به نظام گیوتین روی آورد. مجلس دهاتی نیز، که هنوز آن اندازه جسارت نداشت که زمره قاتل بودن یاغیان پاریسی را سر دهد، ناچار شد انتقامگیری پیشاپیش‌اش بر ضد پاریس را به همان قانون تبعید دوفور محدود سازد. با همه این اوضاع و احوال، بازی آشتی‌جویی با پاریس، چنانکه تی‌یر منظور نظرش بود، اگر داد و بیداد و خشم افسارگسیخته دهاتی‌های مجلس را به دنبال نمی‌آورد، دهاتی‌هایی که با مخ‌نشخوارکنندگانی خویش در حدی نبودند که به معنای بازی‌اش پی ببرند، یا بفهمند که او بنا به کدام مصلحتی دنبال این گونه دودوزه بازی‌ها هست و این جور این دست و آن دست

کردن‌ها و این پا و آن پا کردن‌ها را به چه هدفی انجام می‌دهد، به درد این نمی‌خورد که خودتی‌یر حتی یک ساعت دنبال‌اش کند.  
تی‌یر، به منظور انتخابات شهرداری‌ها، که می‌بایست به زودی در تاریخ ۳۰ آوریل انجام گیرد، دست به نمایش یکی از همین گونه صحنه سازی‌های آشتی‌جویانه‌اش زد. او، در وسط یکی از نطق‌های پرآب و تاب خویش، از پشت میز خطابهٔ مجلس، ناگهان فریاد زد:

تنها توطئهٔ موجود بر ضد جمهوری همین توطئه‌ای است که در پاریس جریان دارد و باعث شده است فرانسویان خون همدیگر را بریزند. من دوباره می‌گویم و از تکرار آن نیز خسته نمی‌شوم: کافی است که این سلاح‌های ناپاک از دست دارندگان‌شان بر زمین بیفتد، آنگاه خواهید دید که کیفر دادن نیز بیدرنگ متوقف خواهد شد؛ بخشایش ما حدی نخواهد داشت مگر در مورد جنایتکارانی که، خوشبختانه، تعدادشان اندک است.

و از آن جا که دهاتی‌ها سخنان او را با داد و فریادهای شدیدشان قطع می‌کردند، چنین ادامه داد:

آقایان خواهش می‌کنم به من بگویید آیا من اشتباه می‌کنم؟ آیا شما به راستی متأسف هستید که من گفتم - و درست هم گفتم - که تعداد جنایتکاران اندک است؟ آیا این مایهٔ خوشبختی نیست، آن هم در شرایطی این چنین، که کسانی از زمرهٔ قاتلان لوکنت و کله‌مان توماس تعدادشان اندک باشد؟

با همهٔ این‌ها، فرانسه برای شنیدن نغمه‌های پارلمانی این مرد گوش شنوایی نداشت. در بین ۷۰۰,۰۰۰ مشاور شهری که در ۳۵۰۰۰ آبادی هنوز مستقل در فرانسه بدین سمت برگزیده شده بودند، کل جماعت اورلئانیست، لژیونیمست و بناپارتیست، فقط ۸۰۰۰ مشاور را از آن خود

کردند. در انتخابات تکمیلی که بیدرنگ پس از آن صورت گرفت آراء مردم [نسبت به تی‌یر و هواداران او] از این هم خصمانه‌تر بود. به همین دلیل، مجلس، به جای آن که از آراء مردم در شهرستان‌ها آن نیروی مادی ویژه‌ای را که آن همه بدان نیاز داشت به دست آورد، حتی همان مقدار اندک از نیروی اخلاقی‌اش را نیز از دست داد و از آن پس دیگر مظهر آراء عمومی مردم نبود. و برای آن که فساد و از هم پاشیدگی چنین مجلسی تکمیل شود، مشاوران شهری به تازگی انتخاب شده در تمامی شهرهای فرانسه آشکارا مجلس غاصب و رسای را تهدید کردند که مجلس دیگری در مقابله با آن در بوردو تشکیل خواهند داد.

سرانجام، آن لحظه‌ای که بیسمارک از مدت‌ها پیش برای اقدام قطعی در انتظارش بود فرا رسید. وی به تی‌یر اخطار کرد که نمایندگان تام‌الاختیاری برای سامان قطعی دادن به موضوع به فرانکفورت بفرستند. تی‌یر، با اطاعت حقیرانه از او امر از باب‌اش، نوکر وفادار خویش، ژول فاوور را، همراه با پویه - کرتیه (Pouyer-Quertier) روانه فرانکفورت کرد. پویه - کرتیه، که از درروهای عالی‌مقام «روآن» (Rouen)، هوادار پرشور و حتی چاکرمنش امپراتوری دوم، بود تنها عیبی که برای این امپراتوری می‌شناخت معاهده بازرگانی‌اش با انگلستان<sup>۱</sup>، بود که با منافع خود وی به عنوان دکاندار نمی‌خواند. وی هنوز به عنوان وزیر امور مالی تی‌یر در بوردو مستقر نشده بود که شروع کرد به افشاگری بر ضد این معاهده «ناپاک» و به همه فهماند که معاهده مورد بحث به زودی لغو خواهد شد، و تا آن جا پیش رفت که با بی‌احتیاطی تمام کوشید همان نرخ‌های حمایتی سابق بر ضد آلزاس را (Alsace) بیدرنگ، اما بدون نتیجه، (زیرا روی

۱. در معاهده بازرگانی سال ۱۸۶۰، که میان ناپلئون سوم و انگلیس بسته شد، قرار شده بود از میزان مالیات بر اجناس انگلیسی کاسته شود.

کمک بیسمارک حساب نکرده بود) دوباره برقرار کند چون می‌گفت در آن منطقه هیچ معاهده بین‌المللی بر ضد این نرخ‌ها وجود ندارد. این مرد، که ضدانقلاب را همچون وسیله‌ای برای پایین آوردن نرخ دستمزدها در روآن و جدایی ایالاتی از فرانسه را همچون وسیله‌ای برای بالا بردن قیمت کالاهای خود در فرانسه می‌شمرد، آیا مستعد آن نبود که در آخرین خیانت ژول فاور، که اوج همه اقدامات وی در تمامی عمر سیاسی‌اش بود، نقش همپالگی عالیمقام او را ایفاء کند؟

بیسمارک تندخو، به محض ورود این زوج نماینده تام‌الاختیار کامل به فرانکفورت، بیدرنگ یکی از این دو شق آمرانه را جلوی پای‌شان گذاشت: «یا برقراری دوباره امپراتوری، یا تسلیم شدن بی قید و شرط به پیشنهادهای صلح من!» در این پیشنهادها از جمله کوتاه‌تر کردن مهلت پرداخت غرامت جنگی، و ادامه اشغال دژهای پاریس توسط نیروهای پروس تا زمانی که بیسمارک از اوضاع فرانسه اظهار رضایت کند پیش‌بینی شده بود؛ بدین سان، پروس رسماً در مقام داور اعلای مسائل داخلی فرانسه قرار می‌گرفت. در عوض، پروس وعده می‌داد، ارتش بناپارتی اسیر شده در جنگ سپاهیان آلمان را، برای برانداختن ریشه پاریسی‌ها، آزاد کند و از دادن کمک‌های مستقیم امپراتور گیوم نیز خودداری نکند. برای آن که حسن‌نیت خودش را ثابت کند، پروس پذیرفته بود که نخستین قسط غرامت جنگی پس از «آرام شدن پاریس» پرداخت گردد. چنین طمع‌های البته از آن نوع طعمه‌ها بود که تی‌یر و نمایندگان تام‌الاختیارش با ولع تمام به سوی آن هجوم می‌آوردند. آنان قرارداد صلح را در ۱۰ ماه مه امضاء کردند و در ۱۸ همان ماه آن را از تصویب مجلس ورسای گذراندند.

تی‌یر، در فاصله انعقاد قرارداد صلح و ورود اسرای بناپارتی دوباره

شروع کرد به از سر گرفتن نمایش های آشتی جوینانه اش علی الخصوص که نوکرهای جمهوریخواه اش برای آن که چشم خود را بر تدارکاتی که به منظور به خون کشیدن پاریس صورت می گرفت بیندند به چنین نمایش هایی نیازی دردمندانه داشتند. در تاریخ ۸ مه، تییر در پاسخ یکی از هیأت های نمایندگی برای سازش و آشتی از سوی طبقه متوسط چنین می گفت:

همین که شورشیان تصمیم بگیرند سلاح ها را بر زمین بگذارند و تسلیم شوند، دروازه های پاریس به مدت یک هفته به روی همگان باز خواهد ماند مگر به روی جنایتکارانی که لوکنت و کله مان توماس را کشته اند.

چند روز بعد، هنگامی که دهاتی های مجلس وی را درباره همین وعده به شدت سؤال پیچ کردند، تییر نخواست وارد جزئیات شود؛ با همه این ها اشاراتی کرد که بسیار معنادار بود:

نظر مرا بخواهید، می گویم بعضی از شما کم حوصله اید، و شتاب بسیار دارید. این گروه کم حوصله باید هشت روزی دیگر صبر کنند؛ در پایان این هشت روز، دیگر خطری وجود نخواهد داشت و آن موقع است که معلوم خواهد شد کار انجام شده در حد شجاعت و استعدادشان بوده.

همین که ماک ماهون توانست به تییر اطمینان بدهد که موقع ورود به پاریس فرا رسیده است، او خطاب به مجلس چنین گفت:

اکنون، حکم قانون در دست، وارد پاریس خواهم شد و مصرانه خواهم کوشید تا همه نابکارانی که خون سربازان ما را ریخته و یادگارهای تاریخی ما را برفکنده اند تا نفر آخر ریشه کن شوند.

همچنان که لحظه تصمیم گیری نزدیک می شد، تییر خطاب به مجلس

می‌گفت: «به کسی رحم نخواهم کرد»<sup>۱</sup>، و خطاب به پاریس گفت که این شهر محکوم به فناست<sup>۲</sup>؛ و خطاب به راهزنان بناپارتی خویش گفت دست‌تان باز است، آنقدر از پاریس انتقام بکشید تا دل‌تان آرام بگیرد. و، سرانجام، هنگامی که درهای پاریس در ۲۱ مه، به خیانت به روی ژنرال دوئه (Douay) باز شد، تی‌یر، در ۲۲ ماه مه، هدف خویش از آن بازی‌های کذایی آشتی‌جویی را برای دهاتی‌هایش در مجلس، که تا آن لحظه به روی خودشان نیاورده و وانمود کرده بودند که خبر ندارند، چنین فاش کرد:

تا این لحظه، هر بار که من خبرهایی برای شما می‌آوردم، فقط به همین اکتفاء می‌کردم که بگویم داریم به هدف نزدیک می‌شویم. امروز، اما، خیلی بیشتر و بهتر در این باره سخن می‌گویم: به هدف خود رسیدیم. آن چیزی که آرزوی عدالت، نظم، انسانیت، و تمدن بود تحقق یافت.

به راستی هم چنین بود. تمدن و عدالت بورژوایی هر بار که بردگانی از این گونه به پا می‌خیزند و بر ضد خدایگان‌های خویش قیام می‌کنند چهره شوم خود را به همین سان نشان می‌دهد. در این گونه لحظات است که این تمدن و عدالت نقاب از چهره بر می‌دارند تا سیمای همان وحشیگری بی‌نقاب و انتقام‌جویی بی‌قانونی که هستند آشکار گردد. هر بحران تازه‌ای در نبرد طبقاتی، میان به تملک در آورنده و تولیدکننده، همین حقیقت را با درخشش بیشتر نشان می‌دهد. بیرحمی‌های بورژواها در ژوئن ۱۸۴۸، در قیاس با ننگ و فضاحتی که در ۱۸۷۱ نشان داده شد، رنگ می‌بازد و محو

۱. I Shall be Pitiless که در ترجمه فرانسوی چنین برگردانده شده:

expiation sera complète

۲. it was doomed بدیهی است که منظور از پاریس، مخالفان حکومت و اعضاء کمون

می‌شود. قهرمانگری و روح فداکاری و از خودگذشتگی مردم پاریس - از مرد، زن و کودک - در طی هشت روز مبارزه با سپاهیان ورسای، بعد از ورود این سپاهیان به پاریس، نیز نمایانگر عظمت آرمان آنان بود همچنان که فتح و غلبهٔ جهنمی آن گروه غارتگر موسوم به سرباز نیز نموداری از روح فطری این تمدنی است که امثال همان سربازها جنگجویان مزدور و مدافعان آن هستند. چه تمدن پرافتخاری که مهمترین مساله اش اکنون این است که چه گونه از شرکوه اجسادى که پس از پایان یافتن نبرد در کوچه‌ها بر جای گذاشته است خلاص شود.

برای آن که نمونهٔ دیگری، موازی با آن چه تی‌یر و سگ‌های هارش انجام دادند، ارائه دهیم، ناچار باید به دورهٔ سیلا (Sylla) و حکومت سه نفرهٔ رم برگردیم. در آن ایام نیز به همین نمونه از قتل عام توده‌ها، که با خونسردی به قتل رسانده می‌شدند، با همین اندازه از بی‌اعتنایی به سن و جنس قتل عام شوندگان بر می‌خوریم؛ به همان نظام شکنجهٔ زندانیان؛ به همان شیوه‌های نفی بلد گیرم در اینجا نفی بلد کلی یک طبقه؛ به همان شیوهٔ وحشیانهٔ سر در عقب رؤسای شورش گذاشتن و آن‌ها را یکی یکی از پناه‌گاه‌های شان بیرون کشیدن تا مبادا حتی یک نفرشان جان سالم در ببرد؛ به همان شیوه‌های لو دادن دشمنان سیاسی و خصوصی؛ و به همان اندازه از بی‌اعتنایی نسبت به قتل عام مردمی که هیچ دستی در مبارزه نداشته‌اند. تنها یک تفاوت وجود دارد: رمی‌ها هنوز مسلسل نداشتند تا گروه گروه مردم را به خاک و خون بیفکنند و مدعی نبودند که «حکم قانون در دست»، یا کلام قانون بر لب، یا با ندای «تمدن» به چنین جنایاتی دست می‌یازند.

و اکنون، بعد از همهٔ این جنایاتِ نفرت‌انگیز، به چهرهٔ دیگر این تمدن بورژوازی، به چهرهٔ شنیع‌ترش، آن چنانکه در مطبوعاتِ شان آمده است،



بنگرید. خبرنگار روزنامه‌ای وابسته به حزب «توری» (Tory) لندن، چنین گزارش داده است:

در حالی که هنوز صدای تک تیراندازی‌های پراکنده از دور به گوش می‌رسد؛ در حالی که مجروحان بخت برگشته‌ای را می‌بینی که در لابه‌لای سنگ‌گورهای پرلاشز<sup>۱</sup> به حال خود رها شده‌اند تا بمیرند؛ در حالی که ۶۰۰۰ شورشی وحشت‌زده راه، در بیم و هراس از نمیدی، در زیرزمین‌ها و دهلیزهای گورستان‌ها، بی‌پناه و سرگردان می‌بینی؛ در حالی که در کوچه‌ها می‌بینی بیچارگانی در گروه‌های بیست نفره به ضرب مسلسل از پا در می‌آیند؛ تماشای کافه‌های پر از مشتری عاشق افسنتین؛ بیلبارد و دومینو در پاریس، خون آدم را به جوش می‌آورد؛ خون آدم از دیدن دخترانی که در بولوورها می‌گردند و از شنیدن صدای مهمه عیش و عشرتی که از لژهای مخصوص رستوران‌های آلامد پاریس بر می‌خیزد تا سکوت شب را برهم زند، به جوش می‌آید.

آقای ادوارد هروه (E. Hervé)، در ژورنال دوپاری، روزنامه طرفدار حکومت ورسای که به دستور کمون تعطیل شده بود، چنین می‌نویسد:

شیوه ابراز خشنودی مردم [!] پاریس، طی دیروز، سبکسرانه‌تر از آن بود که به بیان آید؛ امروز هم سبکسرانه‌تر خواهد بود. پاریس اکنون حالت روزهای جشن و شادی کاملاً نابه‌جایی را دارد؛ جای آن دارد که از این سبکسری‌ها دست برداریم، اگر نمی‌خواهیم نام ما پاریسی‌ها تا ابد به سبکسری و انحطاط جاودانه شود.

همین روزنامه، سپس، بندی از اثر تاسیت (Tacite) را نقل می‌کند:

با این همه، در فردای این نبرد دهشتناک، پیش از آن که حتی

نبرد به کلی پایان یابد، رم، این شهر به تباهی کشیده و فاسد، دوباره شروع کرد به فرو غلتیدن در منجلاب شهوتی که جسم خود را در آن در هم شکسته و روحش را در آن آلوده کرده بود: در یک سو نبرد بود و مجروحان، در سوی دیگر بزن و بکوب شادی در حمام‌های عمومی و کاباره‌های باز.<sup>۱</sup>

تنها چیزی که آقای هروه فراموش می‌کند بگوید این است که «مردم پاریس» مورد نظر او همان مردم پاریس آقای تی‌یر، همان یک‌دروهای گریخته از جلوی ارتش پروس‌اند که حالا گروه گروه از ورسای، سن دنیس، روی و سن ژرمن برگشته‌اند؛ این‌ها همان پاریس «منحط»‌اند. این تمدن جنایتکار، که پایه‌هایش بر به بندگی کشاندن کار نهاده است، در تمامی پیروزی‌های خونبارش بر قهرمانان سرشار از ایثار جامعه‌ای نوین و بهتر، فریادهای قربانیان‌اش را در زیر هاله‌ای از تهمت و افترا، که بازتاب‌اش در سراسر جهان می‌پیچد، مدفون می‌کند. پاریس پاک‌کارگری دوره‌کمون‌ناگهان توسط سگ‌های پاسبان «نظم» به قعر جهنم تبدیل شده است. و چنین دگر دیسی نفرت‌انگیزی چه چیزی را در ذهن بورژواهای همه کشورهای ثابت می‌کند؟ خوب دیگر، معلوم است: که کمون بر ضد تمدن توطئه کرده است. مردم پاریس، در شوق و اشتیاق حاصل از کمون جان می‌بازند. تعداد کشتگان این شهر از تعداد کشته شدگان هر نبرد شناخته شده تاریخی فراتر رفته است. این چه چیزی را ثابت می‌کند؟ خوب دیگر، ثابت می‌کند که کمون حکومت این مردم نبوده بلکه کار یک مشت جنایتکار غاصب بوده. زن‌های پاریس جان خود را با شادی تمام در سنگرها و جلوی جوخه‌های اعدام می‌دهند. این چه چیزی را ثابت می‌کند؟ خوب دیگر، ثابت می‌کند که اهریمن کمون آنان را به مه‌ژرها و

1. *alibi proelia et vulnera, alibi balnea popinaeque.*

هکات‌ها<sup>۱</sup> تبدیل کرده است. اعتدال و خویشتن‌داری کمون در طول دو ماه سلطه بدون منازع‌اش بر پاریس، درست همپایه قهرمانی‌اش در دفاع از خویش است. و این چه چیزی را ثابت می‌کند؟ خوب دیگر، ثابت می‌کند که کمون، عطش غریزه‌های جهنمی خویش به خونریزی را، که گویا فقط در ساعات نزع و جان‌کندن‌اش می‌بایست افسار بگسلد، ماه‌ها در زیر نقاب اعتدال و انسانیت پنهان کرده بوده!

پاریس کارگری، با قربانی کردن قهرمانانه خود، بناها و یادمان‌های تاریخی‌ای را طعمه شعله‌های آتش کرد. اربابانش، که تن زنده پرولتاریا را قطعه قطعه می‌کنند، چرا می‌بایستی بتوانند با پیروزی و فخر تمام به بناهای دست‌نخورده مساکنی که ترکشان کرده بودند دوباره قدم بگذارند. حکومت ورسای فریاد سر می‌دهد: آتش افروزان را بگیرید! و همین دستور را به همه ماموران‌اش تا دور افتاده‌ترین مزارع و آبادی‌ها می‌رساند: هر جا توانستند سربه دنبال دشمنان‌اش بگذارند، آن هم به بهانه تعقیب آتش افروزان حرفه‌ای. بورژوازی سراسر جهان، که شاهد قتل‌عام پس از پایان نبرد است، با احساسی از همدلی و همدستی به این صحنه می‌نگرد، ولی در مقابل هتک حرمت از آجر و سیمان از خشم به خود می‌پیچد!

هنگامی که حکومت‌ها به دریانوردان خود دستور «کشتن، سوزاندن و ویران کردن» می‌دهند این البته نام‌اش اجازه دادن به آتش‌سوزی نیست! هنگامی که سپاهیان بریتانیا از روی قصد و عمد به ساختمان کاپیتول در واشنگتن، و به کاخ تابستانی امپراتور چین، آتش می‌کشیدند این البته یک عمل جنایتکارانه آتش افروزانه نبود! هنگامی که سپاهیان پروسی، نه به

۱. Megères و Hecates، نام دو زن اساطیری در اساطیر یونان، مظهر شهوت و تمایلات

دلایل نظامی بل فقط از روی میل به انتقامجویی، شهرهایی چون شاتودن (Chateaudun) و تعداد بیشماری روستا را با پاشیدن نفت به آنها به آتش کشیدند آیا این یک عمل جنایتکارانه آتش افروزی بود؟ و آن روزهایی هم که تی‌یر، طی شش هفته، پاریس را به این بهانه زیر بمباران گرفته بود که می‌خواست فقط خانه‌های مسکونی را بسوزاند، این هم که آتش افروزی به حساب نمی‌آمد؟ در جنگ، آتش نیز سلاحی است مثل دیگر سلاح‌ها و به همان اندازه مشروع. بناهایی که دشمن در آنها سکونت دارد زیر بمباران قرار می‌گیرند تا به آتش کشیده شوند. مدافعان این گونه بناها، اگر قرار باشد عقب‌نشینی کنند، خودشان به دست خودشان آنها را به آتش می‌کشند تا مهاجمان از آنها استفاده نکنند. سرنوشت اجتناب‌ناپذیر همه بناهایی که در جبهه جنگ مابین همه ارتش‌های منظم جهان واقع شده‌اند همیشه همین بوده که طعمه شعله‌های آتش شوند. در حالی که در جنگ بردگان بر ضد بهره‌کشان ستمگر خویش، که یگانه جنگ عادلانه و درست در تاریخ بشر است، این قاعده را دیگر روا نمی‌دانند. کمون از آتش دقیقاً به عنوان وسیله‌ای دفاعی استفاده کرده است. او از آتش بدین منظور استفاده کرده که بهره‌برداری از خیابان‌های دراز و کاملاً به خط مستقیم را که هوسمان به منظور استفاده از توپخانه در آنها طرح‌ریزی کرده بود برای سپاهیان ورسای ناممکن کند؛ کمون از آتش استفاده کرد تا پوششی برای عقب‌نشینی افرادش ایجاد کند درست به همان شیوه‌ای که سپاهیان ورسای، در پیشروی خود، از خمپاره‌هایشان استفاده می‌کردند، خمپاره‌هایی که همان قدر خانه‌ها را خراب می‌کرد که آتش افروزی کمون. کدام بناها بر پایه دفاع سوخته شده‌اند و کدام‌شان بر پایه حمله؛ این مساله‌ای است که بحث درباره آن هنوز هم ادامه دارد. و دفاع [کمون] هم فقط هنگامی به آتش زدن بناها متوسل شد که دید سپاهیان ورسای کشتار

زندانیان را شروع کرده‌اند. از سوی دیگر، کمون، مدت‌ها پیش از این عمل اعلام کرده بود که اگر مجبور بشود به آخرین چاره توسل جوید، حتی در زیر ویرانه‌های بازمانده از پاریس هم که شده باشد از این آخرین حربه، مانند اهالی مسکو، استفاده خواهد کرد، و از این شهر مسکوی دیگری خواهد ساخت، همچنان که حکومت دفاع ملی نیز، گیرم برای پوشاندن خیانت خود، تهدید به استفاده از همین حربه را در نظر گرفته بود. و آن نفت‌هایی نیز که به دستور تروشو به پاریس آورده بودند برای همین منظور بود. کمون می‌دانست که رقبا و حریفان‌اش کمترین اعتنایی به سرنوشت زندگی مردم پاریس ندارند، و فقط به شدت نگران ساختمان‌های‌شان هستند. و تی‌یر، نیز به سهم خود به مردم پاریس هشدار داده بود که به کسی رحم نخواهد کرد. تی‌یر، به محض این که ارتش‌اش از یک سو برای حمله آماده شد و پروسی‌ها نیز راه‌های فرار را به روی مردم پاریس از سوی دیگر بستند به صدای بلند گفت: «به کسی رحم نخواهم کرد. همه را ریشه‌کن می‌کنیم و به حساب همه بدون کمترین نرمشی خواهیم رسید.» اگر اعمالی که کارگران پاریسی مرتکب شدند از مقوله تخریب و ویرانگری بوده، این نوع ویرانگری را باید امری از سرنومیدی به حساب آورد، نه ویرانگری فاتحان و پیروزمندان، مثل ویرانگری‌های پیاپی مسیحیان و به آتش کشیدن و خراب کردن شاهکارهای هنری و معماری عهد باستان؛ و حتی همین نوع ویرانگری مسیحیان نیز در تاریخ به عنوان لوازم اجتناب‌ناپذیر و به نسبت کم اهمیت نبرد غول‌آسای جامعه نوین در حال شکل گرفتن با نظام اجتماعی کهنی که در حال فروپاشیدن بوده توجیه شده است. یا ویرانگری هوسمان که قلب پاریس تاریخی را شکافت و ویرانش کرد تا جایی برای پاریس سیاحتگران باز کند؛ این ویرانگری اخیر که حتی آن توجیه تاریخی را هم نداشت.

خواهند گفت دربارهٔ اعدام شصت و چهار گروگان که در دست افراد کمون اسیر بودند، و در رأس آنان، اعدام سراسقف پاریس چه می‌گویی؟ بورژوازی و ارتش‌اش، از ۱۸۴۸ به بعد، عرفی را متداول کرده بود که مدت‌ها بود از صحنهٔ عملیات و اقدامات جنگی کنار گذاشته شده بود، یعنی عرف معمول اعدام زندانیان بی‌سلاح. همین عرف خشن، از آن پس، به هنگام سرکوب شورش‌های مردم در اروپا و در هند، کم و بیش به مورد اجرا گذاشته شده است، و همین ثابت می‌کند که این عمل نیز از «پیشرفت‌های» واقعی «تمدن» است! از سوی دیگر، پروسی‌ها، عادت گروگان‌گیری، یعنی به اسارت گرفتن افراد بیگناهی را که ناچار بودند تقاص کارهای دیگران را با جان خود بپردازند، در فرانسه معمول کردند. هنگامی که تی‌یر، چنانکه دیدیم، از ابتدای تعارض، دست به کشتن و اعدام زندانیان عضو کمون زد، کمون، برای حفظ جان زندانیان خود ناگزیر شد، مثل پروسی‌ها، گروگان‌گیری کند. این گروگان‌گرفته‌ها از کسانی بودند که با توجه به اعدام پیوستهٔ زندانیان از سوی سپاهیان ورسای، هزار بار مستحق مرگ بودند. بعد از کشتاری که همزمان با ورود گاردهای ریاست جمهوری ماک ماهون به پاریس صورت گرفت، آیا به راستی ممکن بود از کشتن آن گروگان‌ها صرف نظر کرد؟ آیا انتظار می‌رفت که آخرین تضمین در برابر وحشیگری‌های بدون ملاحظهٔ حکومت‌های بورژوایی - یعنی گروگان‌گیری - تهدیدی توخالی و نمایشی باشد؟ قاتل حقیقی سراسقف داریوآ (Darboy) خود تی‌یر است. کمون بارها پیشنهاد کرد که سراسقف را با زندانیان خودش معاوضه کند، و نمی‌دانم چه تعداد از کشیش‌ها را هم علاوه بر وی پس بدهد، و فقط بلانکی را که آن زمان در دست تی‌یر اسیر بود پس بگیرد. این تی‌یر بود که با سرسختی تمام همهٔ این پیشنهادها را رد کرد. چون می‌دانست اگر

بلانکی را رها کند، کمون صاحب رأسی خواهد شد، در حالی که پس گرفتن سراسقف چیزی بر وی اضافه نمی‌کرد مگر در صورتی که نعلش‌اش را پس می‌گرفت؛ تی‌یر، در این مورد از کردار کاوینیاک (Cavaignac) سرمشق می‌گرفت. کاوینیاک و نوکرانش، در ژوئن ۱۸۴۸، چه فریادها که نکشیدند تا شورشیان را به عنوان قاتلان سراسقف آفر (Affre) معرفی کنند. در حالی که به خوبی می‌دانستند که سراسقف نامبرده به دست سربازان خودشان کشته شده است. ژاکمه (Jacquemet)، نایب اول سراسقف، که در صحنه حاضر بوده بیدرنگ پس از کشته شدن وی، آن چه را که به چشم خود دیده بود برای همه آنان نقل کرده بود.

کل این هیاهوی تهمت و افترا، که حزب نظم، در بزن و بکوب‌های خونبار خویش، هرگز سردادن‌اش را بر ضد قربانیان خویش فراموش نمی‌کند، فقط ثابت کننده این مطلب است که بورژوازی امروزی خودش را جانشین برحق «بارون» (baron) قبلی می‌داند که هر سلاحی را در دست خودش بر ضد عوام‌الناس سلاحی عادلانه می‌دانست، در حالی که همان سلاح اگر به دست مردم می‌افتاد فی‌نفسه نوعی جنایت بود.

توطئه طبقه مسلط برای در هم شکستن انقلاب از راه نوعی جنگ داخلی که زیر نظارت عالی‌اشغالگر خارجی صورت گیرد، یعنی همان توطئه‌ای که ما کل جریان‌اش را از ۴ سپتامبر تا ساعت ورود گاردهای زیر فرمان ماک ماهون از طریق دروازه سن دنیس به پاریس دنبال کرده‌ایم، با کشتار پاریس به اوج خود رسید. بیسمارک اکنون با رضایت خاطر تماشاگر ویرانه‌های پاریس است و شاید آن را نخستین مورد از ویرانی عمومی شهرهای بزرگی می‌بیند که در زمان نمایندگی‌اش به عنوان